

متن پرسش

با عرض سلام و احترام: با خواندن این جمله: «فراموش کردن هدف اصلی دین‌داری، کار را به شهادت اولیاء الهی کشاند»، سر جایم خشک شدم. واقعا فراموش کردن هدف اصلی دین‌داری کار را به شهادت اولیای الهی می‌کشاند؟؟ از کجا معلوم؟؟ یعنی نمی‌شود من هدف اصلی دین‌داری رو فراموش کنم ولی به شهادت اولیای الهی منجر نشود؟؟ مثل خیلی آدم‌های معمولی که نه دین‌داری می‌کنند نه در قتل امام شرکت می‌کنند؟؟ اگر این جمله درست باشه همون بهتر که خلق نمی‌شدیم چون از پس دین‌داری بر نمی‌آییم. (چه جالب، باورم نمی‌شود دارم با استاد طاهرزاده صحبت می‌کنم و شما برای شنیدن حرف من وقت می‌ذارین!) چه قبلا که خیلی فضای معنوی داشتم چه الآن که تهی از معنویت هستم به "یا لیتنی کنت ترابا" رسیدم. استاد عزیز کار ما از گناه و توبه و این چیزها گذشته، برای همین به کربلا به عنوان رهایی از خوارها گناه، نظری ندارم و اون متن رو نخوندم. سال‌ها توبه کردیم. چی شد؟! به یار نرسیدیم. یعنی کربلا نمی‌تواند راهی پیش پای من بگذارد که بیهو همه چی تغییر کنه و بنده‌ی خدا بشیم؟؟ بالاخره کی قراره مولایم دست من را بگیرد تا ملاقاتش کنم؟؟ یعنی امام (ره) که راه رو برای ۳۰۰۰۰۰ شهید گشودند، فکری به حال ما نکردند که نخواهیم سال‌ها توبه کنیم و تغییری نکنیم؟؟ مثل اینکه کسی مریض باشه و هی دارو مصرف کنه تا خوب بشه و این دور‌هی تکرار بشه. بالاخره کی قراره در سلامت به سر بیریم؟؟ اصلا نکند عرفا یا حتی امام (ره)، به ما آدرس غلط دادند که لقمه را دور سر خود می‌چرخانیم؟؟ به همین سادگی ۹ سال از تحولم می‌گذرد. ۹ سال است که توبه می‌کنم و مسیری تکراری رو می‌روم، گاه در اوج معنویت و گاه در حضيض گناه. یعنی شما هم سال‌ها توبه کردید تا به یقین رسیدید؟؟ هرچند ۹ سال سرگرم شدن به توبه و ... بهتر از اینه که در گناه غوطه‌ور بشیم ولی واقعا راه رسیدن به مولایمان چیست؟؟، ۲۶ سالمه، حس می‌کنم صدای پای میانسالی و پیری می‌آید. انگیزه‌ای برای توبه و استمرار در آداب و ... نیست. فکر نمی‌کنم شما هم اگر بودید با این حرفها و با توبه‌ها و شب‌بیداری‌ها و معارف و انقلاب و ... به جایی می‌رسیدید. معلوم نیست شما چه طوری به اینجا رسیدید. چون نفس آنقدر قوی است که از هر طرف بخواهی مقابلش بایستی، خیلی بدتر آدم رو زمین می‌زنه. جهاد با نفس کار بشر نیست و بلاشک به افراط و تفریط منجر میشه. از طرفی آگاهی‌ها که بالا میره دیگه نمی‌تونیم خودمون رو به هیچ استاد سلوکی بسپریم چون یک استاد همه‌ی نیازهای ما رو پاسخ نمی‌دهد و نسبت به اساتید سلوک و روش سلوکی سوال دارم، و آنقدر این اساتید محترم اند که نمی‌شود به یکی محدود شد. چه باید کرد واقعا؟؟ یعنی امام حسین (ع) و کربلا حرفی برای من و امثال من ندارند؟؟ درست است که لیاقت

ندارم، ولی این همه شهید کربلا هیچ کدام ما رو به مهمانی خدا دعوت نمی کنند؟؟ به خدا دلم می خواهد ولی چرا همه ی اولیاءالله من رو تنها گذاشتند و خودشون در محفل یار جمعند؟؟ یعنی دلشون برای من نمی سوزد و اشکی براریم نمی ریزند؟؟ یعنی سال ها می گذرد و شهدا سراغی از من نمی گیرند؟؟ یعنی مولایم و امامم به بدبختی ما رحم نمی کند؟؟ یعنی اشکهایم به زمین می ریزد و از زمین گلی نمی روید؟؟ یعنی مولایم حاضر نیست حداقل بیاید تا باهم گریه کنیم؟؟ هر گاه جمله ای می خوانم که مثلاً فلان عبادت یا ریاضت، فلان نتیجه ی معنوی رو داره، بی اختیار می دوم به سراغ آن کار ولی بعد از چند ثانیه به خود می آیم که تا کی می خواهی بدوی؟؟ یادت رفته چقدر دویدی و جز افراط و تفریط کاری ازت برنیامد!! این الحسن و این الحسین؟؟ این ابناء الحسین؟؟ شما چی شد که بارتون رو بستید استاد؟؟ بیهوش شد؟؟ خودتون متوجه شدید که چی شد یا نه؟؟؟؟ کاش شهدا ما رو لایق می دونستن که حداقل بگن چی شد که شهید شدن؟؟ کاش حداقل می گفتین اونجا چه خبره و چرا بعضی ها رو راه می دن؟؟ اصلاً نمی خواد جواب بدین. خیلی معذرت می خوام از این بی ادبی، ولی شما ما رو درک نمی کنید و به سوالات ما به صورت فرمایشی نگاه می کنید و فکر می کنید اگر از خودتان بگویید نفسانیت دارید و این دست سوالات رو با جوابهای صوری و فرمایشی پشت گوش می اندازید... آخه چه ربطی داره، ما که می دانیم همه چیز دست خداست و بندگان خدا هیچ کاره اند. ولی بالاخره بگین که چطور بنده ی خدا شدید... و چگونه و چندساله بار خودتان را بستید؟؟؟ سالهاست از اینکه «چه شد که کار به قتل حسین رسید» نوشته اید، برای یکبار هم که شده از این بگویید که «چه شد کار به یاری حسین (ع) کشید؟». از اینکه حرف من رو شنیدید سپاسگزار و گریانم. یا حق.

متن پاسخ

- باسمه تعالی: سلام علیکم: باید به فرهنگ به شهادت رساندن اولیاء الهی نظر کرد که چگونه هیچ چیز را مقدس نمی دانند و فقط ظاهر دین برایشان ملاک است و این همان فراموش کردن هدف اصلی دینداری است در حالی که هدف دینداری قرب است، حال اگر رویکرد انسان چنین باشد، اولیاء در مقابلش مقدس می شوند و احترام آن ها مدّ نظر قرار می گیرد و حسین «علیه السلام» به قتلگاه نمی رود. می گویند نکند عرفا و یا حضرت امام به ما آدرس غلط داده اند که هنوز به آنچه باید برسیم نرسیده ایم؛ آیا اگر امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نبود هرگز گناه برایت معنا داشت که توبه ظهور کند؟ آری بنده همچنان در توبه ام و با نظر به افقی که حسین «علیه السلام» می نمایند زمین خوردن های خود را می فهمم. فراموش کرده ای در فضای گناه آلود قرار داری، نه آن که گناه را انتخاب کرده ای؟ این را «مکر لیل و نهار» می گویند. تصویری که باید امروز از خوب شدن داشته باشید نباید در گذشته جستجو شود. خوب های زمان ما یعنی شهداء مثل همین جوانان بودند که روی دل به رهبری دارند ولی بعضاً گرفتار گناه می شوند بدون آن که به آن گناهان راضی باشند. شما اولیاء الهی در این تاریخ را در جمال شهادتی بنگرید که چنین بودند که عرض کردم. نخواهید مثل عرفای گذشته

باشید که اصلاً در فضای گناه‌آلود به سر نمی‌بردند. چرا گمان می‌کنید نمی‌شود مثل شهید چمران و باکری شد با همه‌ی خوبی‌هایشان و آن‌همه شیطنت‌هایی که به اقتضای شرایط ظلمانی "مکر لیل و نهار" بدان گرفتار بودند؟ شهدا همه‌ی حرف‌شان را با همه‌ی ابعاد زندگی یعنی با خوبی‌ها و بعضاً لغزش‌هایشان برای ما زدند، ولی ما آن‌ها را در قاب شیشه‌ای عصمت گذاشته‌ایم تا حرف‌شان را نشنویم، گویا فکر کرده‌ای بنده در این تاریخ به آن معنایی که افراد را در قاب عصمت قرار داده‌اید بار خود را بسته‌ام و چون شما چنین نکرده‌اید پس وضعیت‌تان خراب است. وضعیت‌تان از این جهت خراب است که تاریخ خود را نمی‌شناسید تا صدای حسین «علیه‌السلام» که امیدوارانه دارد با همین شماها گفتگو می‌کند بشنوید. حرّ به گناهان خود که در فضای امویان گرفتار آن بود نگاه نکرد و در نتیجه صدای حسین «علیه‌السلام» را شنید و تا قله‌ی انسانیت صعود کرد، در آن حدّ که عرفای بزرگ به آستان‌بوسی‌اش می‌روند. چرا متوجه نیستید حسین «علیه‌السلام» با شما در زیر خروارهای گناه‌تان سخن می‌گوید و ماوراء سدّ نفوذناپذیر مدرنیته گفتگوهای مهرآمیز با شما دارد؟ چرا افتادن‌هایت را می‌بینی ولی بلندشدن‌هایت را نمی‌بینی؟ مقاله‌ی «عظمت کربلا در نجات انسان‌ها از زیر خروارها گناه» را در این رابطه در روزهای آینده کامل می‌کنم و در رابطه با حرّ نوشته‌ای تنظیم شده و بر روی سایت قرار دارد که معلوم می‌کند معنای نجات در این زمانه در زیر سایه‌ی حسین «علیه‌السلام» چگونه است و چرا با این‌که حسین «علیه‌السلام» این‌همه شما را نجات داده، خود را درست نمی‌بینید و با نگاه انتزاعی هدایت را دنبال می‌کنید و نه با نگاه وجودی و تشکیکی. به گفته‌ی مرحوم فیض کاشانی: "گفتم رخت ندیدم گفتا ندیده باشی/ گفتم ز غم خمیدم گفتا خمیده باشی. گفتم ز گلستانت گفتا که بوی بردی/ گفتم گلی نچیدم گفتا نچیده باشی. گفتم ز خود بریدم آن باده تا چشیدم/ گفتا چه زان چشیدی از خود بریده باشی. گفتم لباس تقوی در عشق خود بریدم/ گفتا به نیک نامی جامه دریده باشی. گفتم که در فراق‌ت بس خوندل که خوردم/ گفتا که سهل باشد جورم کشیده باشی. گفتم جفات تا کی گفتا همیشه باشد/ از ما وفا نیاید شاید شنیده باشی. گفتم شراب لطف‌ت آیا چه طعم دارد/ گفتا گهی ز قهرم شاید مزیده باشی. گفتم که طعم آن لب گفتا ز حسرت آن / جان بر لب‌ت چه آید شاید چشیده باشی. گفتم بکام وصلت خواهم رسید روزی/ گفتا که نیک بنگر شاید رسیده باشی. خود را اگر نه بینی از وصل گل بچینی/ کار تو فیض اینست خود را ندیده باشی". موفق باشید